

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

خدمات دین به تمدن بشری در عرصه‌ی معنویت

معنویت را به دو مفهوم می‌توان به‌کار برد. یکبار معنویت را به مفهوم معنادار بودن و هدفمند بودن عالم به‌کار می‌بریم. واژه‌های زبان یا معنادار هستند و یا هجو و بی‌معنا. معنادار بودن عالم، یعنی این عالم معنا و مفهوم دارد؛ یک چیز منطقی است و هجو نیست. یکبار هم معنویت را به معنی عرفان به‌کار می‌بریم. به هر یک از این دو مفهوم اشاره می‌کنم.

الف. معنویت به مفهوم معنادار بودن حیات، معنای زندگی. در جوامعی که دین را کنار گذاشتند و زندگی سکولار و مادی را در پیش گرفتند، بحران‌های عظیم روحی و بیماری‌های شدید روانی مثل دپرشن، افسردگی، استرس، اضطراب و امثال اینها ظهور کرد؛ لذا اگر به اسناد علمی مراجعه کنید، نشانگان می‌دهند که در کشورهایی که بیشتر به‌سمت مادی‌گری کشیده شده‌اند، بیشترین بیماران را بیماران اعصاب و روان تشکیل می‌دهند.

متفکران در کشورهای غربی بررسی کرده‌اند که چه چیزی ریشه‌ی اصلی بحران‌های روحی و روانی است و افسردگی و بیماری‌های روانی را به انسان غربی تحمیل می‌کند. چیزی که به آن رسیده‌اند این است که انسان غربی، انسان مادی، در زندگی احساس پوچی می‌کند. احساس می‌کند زندگی و عالم پوچ، بی‌هدف و بی‌منطق است؛ لذا دچار افسردگی می‌شود. بعد بررسی کرده‌اند که چه عاملی سبب شده است که این انسان احساس پوچی کند. سه عامل را پیدا کرده‌اند.

سه عامل زمینه‌ساز پوچ‌انگاری و نیپیلیزم در بین انسان‌ها

عامل اول: عامل اول برخی از حوادث کوچک و بزرگ زندگی بشر است که انسان‌ها نتوانسته‌اند یک توجیه منطقی برای وجود آنها پیدا کنند؛ لذا به این نتیجه رسیده‌اند که این عالم، عالم هجو و پوچی است؛ مثل حادثه‌ی مرگ. شخص نگاه می‌کند می‌بیند بچه بود؛ چقدر زحمت کشید؛ درس خواند؛ بزرگ شد؛ کار پیدا کرد؛ زن گرفت؛ شروع به ساخت خانه کرد؛ خانه‌اش تمام شد؛ قسط‌ها و قرض‌هایش را پرداخت و صاحب چند فرزند شد. همین‌که همه چیز زندگی‌اش فراهم می‌شود و تازه می‌خواهد شروع کند به لذت بردن از زندگی، پیر شده است و باید بمیرد. این حادثه خیلی غیرمنطقی است. یا حادثه‌های طبیعی؛ سیل‌ها و زلزله‌های بزرگ می‌آید و یک‌دفعه هزاران نفر را نابود می‌کند؛ عجب عالم هجوی است! هیچ منطقی بر آن حاکم نیست!

عامل دوم: رنج کشیدن‌های نامفهومی که بشر در زندگی با آن مواجه است. اگر رنج مفهوم باشد، یعنی از آن یک نتیجه‌ی منطقی به دست بیاید، تحملش راحت است؛ مثلاً، شما الان چند سال است درس می‌خوانید؟ از مهدکودک و پیش‌دبستانی تا دبستان و راهنمایی تا دبیرستان و پیش‌دانشگاهی تا امروز که در دانشگاه هستید؛ این همه سال است که درس می‌خوانید. کار بسیار سختی است! انسان هر روز بیدار شود؛ لباس بپوشد؛ به مدرسه برود؛ مشق بنویسد؛ دیکته بنویسد؛ مسأله حل کند؛ آخر سال امتحان بدهد و... کار بسیار پرزحمتی است؛ اما هنوز هم آن را ادامه می‌دهید. چرا؟ زیرا احساس می‌کنید در پایان به چیز با ارزشی می‌رسید؛ لذا چون مفهوم است که این رنج برایتان نتیجه‌بخش است و یک نتیجه‌ی قابل‌قبول می‌دهد، به راحتی آن را تحمل می‌کنید؛ اما اگر قرار بود که بعد از این همه درس خواندن چیزی عایدتان نشود و مدرکی هم به شما ندهند، ارزشی نداشت و برای انسان سنگین بود.

انسان مادی می‌گوید: بشر در طول زندگی، رنج‌هایی را متحمل می‌شود که هیچ‌چیز در انتهای آن نیست؛ لذا احساس پوچی می‌کند؛ احساس می‌کند عالم بسیار پوچ است. چگونه؟ می‌گویند بشر در بستر رنج متولد می‌شود؛ زندگی می‌کند و می‌میرد. در همان لحظه‌ی تولد که بچه می‌خواهد از رحم

مادر بیرون بیاید، با چه فشار و دردی روبه‌رو است و زندگی‌اش را با گریه و شیون شروع می‌کند؛ بعد هم از همان لحظه در زندگی‌اش با بیماری‌ها، دردها، گرسنگی‌ها و رنج‌ها مواجه است؛ بعد که کمی بزرگ می‌شود، رنج مدرسه رفتن و درس خواندن؛ بعد که کم‌کم بزرگتر می‌شود؛ رنج کار پیدا کردن و درآمد به‌دست آوردن. تا آخر عمر رنج‌های مختلف در زندگی‌اش وجود دارد؛ کم‌کم پیر می‌شود و هزار و یک نوع درد و مرض به سراغش می‌آید؛ رنج، درد و بالاخره هم در بستر درد و بیماری می‌میرد. در حقیقت، زندگی برای انسان یک شکنجه‌گاه است. چیزی هم در انتهای آن نیست؛ لذا از اینجا به این نکته رسیده‌اند که زندگی چیز پوچی است.

عامل سوم: وقتی بشر به گذشته‌ی تاریخ نگاه می‌کند، می‌بیند در غالب جوامع بشری، در بیشترین زمان‌ها، قدرت در دست انسان‌های بد، فاسد و ظالم است و کیف دنیا را هم می‌کنند و در اکثر موارد، انسان‌های خوب، اهل فضیلت و شایستگی‌ها در محرومیت هستند و لگدمال ظلم ستمگرها می‌شوند؛ یعنی در غالب موارد، کامیابی بدان و ناکامی نیکان. وقتی این را می‌بینند چه می‌گویند؟ می‌گویند: اگر بر این عالم یک مدیریت خردمند حاکم بود، باید قضیه چیز دیگری باشد؛ یعنی اگر واقعاً حکمت و عقلی بر جهان حکومت می‌کرد، باید طوری برنامه‌ریزی می‌کرد که انسان‌های خوب و اهل فضیلت به قدرت برسند؛ اینها از زندگی لذت ببرند و انسان‌های بد، فاسد و ظالم در محرومیت باشند و لگدمال شوند. درحالی‌که می‌بینیم قضیه برعکس است و این نشان می‌دهد که هیچ عقل و خردی بر جهان حاکم نیست و جهان یک چیز پوچ و هجو است.

این سه عامل زمینه‌ساز پوچ‌انگاری و نیهیلیزم در بین انسان‌هاست. هر سه‌ی این عوامل را دین حل کرده است و یک انسان دینی در این هر سه زمینه، پاسخ کاملاً موجه و عقلانی دارد و لذا به هیچ‌وجه به نیهیلیزم و پوچ‌انگاری نمی‌رسد.

پاسخ دین به عوامل زمینه‌ساز پوچ‌انگاری

پاسخ به عامل اوّل؛ حادثه‌هایی مثل مرگ: دین معنای جدیدی از حادثه‌هایی مثل مرگ را مطرح می‌کند. می‌گوید: چه کسی گفته است مرگ یعنی تمام شدن همه‌چیز و نابود شدن انسان؟ بعد از

اینکه این بدبخت عمری زندگی کرد؛ زحمت کشید، حال که همه چیز زندگیش روبه راه شد، یکدفعه می میرد؛ همه چیز نابود می شود؛ چه کسی گفته است مرگ یعنی نابودی؟ مرگ، انتقال از یک مرحله ی پایین تر حیات به مرحله ی عالی تر حیات است. کجای این حادثه، حادثه ی شومی است؟ شما برای اینکه وارد دانشگاه شوید، باید دبیرستان و پیش دانشگاهی را ترک می کردید. فارغ التحصیل شدن از دبیرستان و پیش دانشگاهی یک حادثه ی شوم است؟ چه کسی گفته است؟ مرگ مقدمه ی ورود انسان به مرحله ی بالاتر حیات است. وقتی که دوره ی حیات جنینی تمام می شود و بچه متولد می شود، زندگی جنینی او ختم می شود، آیا حادثه ی شومی اتفاق افتاد؟ این ختم شدن زندگی جنینی، مقدمه ی زندگی عالی تری در این دنیا است. به همین ترتیب، مرگ هم به معنی خاتمه یافتن زندگی دنیوی است؛ یعنی بیرون آمدن از رحم عالم طبیعت و ورود به مرحله ی عالی تری از حیات. کجای این حادثه به معنای تمام شدن همه چیز و نابود شدن است؟ مرگ تمام شدن و بر باد رفتن همه چیز نیست و اگر نگاه لطیف تر و عارفانه تر شود، از این هم زیباتر است. کجای مرگ تلخ و بد است؟ خدا رحمت کند آن استاد عرفان مرا. ایشان می فرمود: مرگ زفاف حقیقی مؤمن است؛ چون یک زفاف مجازی داریم که دختر و پسر مدتها همدیگر را دوست داشتند، خدا فراهم کرد با هم عروسی کردند. شب اول که بدون هیچ مزاحمتی بعد از عروسی به هم می رسند را شب زفاف می گویند. خیلی هم به آنها خوش می گذرد. شب شیرینی است تا آخر عمر هم خاطره ی آن شب در دلشان می ماند. منتها این رسیدن به معشوق مجازی است و این همه شیرین است؛ شب مرگ، رسیدن و وصال به معشوق حقیقی است؛ یعنی خدای متعال، آن معشوق ازلی. یکی از اسماء مرگ، لقاءالله است. بنابراین، مرگ نه تنها حادثه ی تلخی نیست، بلکه شیرین ترین حادثه است. اگر زفاف مجازی اینقدر شیرین و لذت بخش است، فکر کنید رسیدن به آن معشوق حقیقی چقدر لذت بخش است! چه کسی گفته است مرگ چیز بدی است که از آن نتیجه بگیریم که عالم چیز غیرمنطقی بی است؟ .

پاسخ به عامل دوم؛ رنج کشیدن های نامفهوم: چه کسی گفته این رنج کشیدن ها نامفهوم است؟ بله

قبول داریم. انسان در زندگیش رنج می کشد؛ اما این رنج به او گنج می دهد «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي

کبِد»^۱ انسانیت انسان در دل سختی‌ها آفریده و ساخته می‌شود؛ شخصیت انسانیش شکل می‌گیرد؛ در دل سختی‌ها انسان خلق می‌شود. قرآن فرمود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۲ ای انسان! تو در بستر زندگی، بسیار رنج می‌کشی؛ اما این رنج بیهوده نیست؛ این رنج سفر به سوی خانه‌ی معشوق و محبوب است. در پایان این راه پر رنج، تو به ملاقات پروردگار نائل می‌شوی. این رنج کشیدن‌ها نامفهوم نیست که بگویی این جهان پوچ است.

پاسخ به عامل سوم: این‌گونه نیست که بگوییم در غالب مقاطع تاریخی، در جوامع بشری، بدان کامیاب و نیکان ناکام بوده‌اند و این نشان می‌دهد که هیچ منطقی بر جهان مدیریت نمی‌کند. اولاً، معیار کامیابی و ناکامی درون انسان‌هاست؛ نه بیرون آنها. انسانی که با ظلم، زور و جنایت به قدرت رسیده است، پیش از اینکه در بیرون به پیروزی برسد، در درون به شکست رسیده است. او از نفس، شیطان و جهل شکست خورده است که دست به ظلم می‌زند؛ پس او شکست خورده است. به تعبیر حضرت امیر علیه السلام که فرمودند: «الغالبُ بالشرِّ مغلوبٌ»^۳ کسی که از راه شر غالب می‌شود، درحقیقت مغلوب و شکست‌خورده است. ثانیاً، به اصطلاح معروف، جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمارند. مگر هستی انسان به همین زندگی دنیا ختم می‌شود؟ زندگی جاودانه‌ی اخروی را هم کنار آن بگذار تا ببینی که چه کسی کامیاب و چه کسی ناکام است! فکر کنید انسان ظالم با ظلمش پنجاه، شصت سال خورد و پوشید و کیف کرد، بالاخره مرگ است؛ بعد از مرگ چه؟ بینهایت زمان، عذاب و سختی است. فرض کن انسان خوب و اهل فضیلت به‌خاطر پایبندی به نیکی‌ها و پاکی‌ها، پنجاه‌شصت سال رنج کشید و به او ظلم کردند؛ محرومیت را تحمل کرد؛ اما در ادامه‌ی این پنجاه‌شصت سال، بینهایت زمان، لذت و

۱. سوره‌ی بلد، آیه‌ی ۴.

۲. سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۳. شریف‌الرّضی، نهج‌البلاغه، ص ۵۳۳ و مجلسی، بحار، ج ۷۲، ص ۳۲۰ و طبرسی، مشکاة‌الانوار، ص ۳۲۵.

نعمت اخروی در انتظارش است. در مجموع دنیا و آخرت، کدامیک از این دو موفق‌ترند؟ چه کسی گفته است بدان کامیابند و نیکان ناکام؟ اصلاً مفهوم و معیار کامیابی و ناکامی عوض می‌شود.

در نتیجه، با این دیدگاه‌هایی که دین مطرح کرد، تمام آن چیزهایی که زمینه‌ساز نیهیلیزم و پوچ‌انگاری بود و آن پوچ‌انگاری زمینه‌ساز افسردگی‌های روحی و بیماری‌های روانی بود، همه منتفی شد. زندگی در این عالم با تفکر دینی، اصلاً افسردگی نمی‌آورد و اتفاقاً لذت‌بخش و شادی‌آور است؛ در عالمی که تجلی‌گاه خداست. مثال تالار آینه را که یادتان هست؛ اگر عالم تالار آینه‌ای است که در هر موجود به‌عنوان یکی از آینه‌ها، جلوه‌ای از معشوق خودمان را می‌توانیم ببینیم، زندگی در این تالار چقدر لذت‌بخش است! کجا افسردگی می‌آورد؟! اتفاقاً شادی‌آور است. زندگی در جهانی که مدیریتش دست خدایی است که هم حکیم، هم علیم و هم رحیم است، چقدر لذت‌بخش است! گاهی در یک اداره، رئیس یک شخص بی‌رحم، زورگو و نفهم است؛ فردی که در این اداره کارمند است، خیلی رنج می‌کشد؛ اما یک‌وقت رئیس این اداره، فردی فهمیده، با محبت و شریف است. انسان از کار کردن در این اداره چقدر لذت می‌برد! مدیریت عالم در دست خدای حکیم، علیم و رحیم است؛ زندگی در این عالم چقدر لذت‌بخش است؛ لذا دیدگاه‌های الهی و دینی چنین زندگی‌یی را عنوان می‌کند که اصلاً پوچ‌انگاری، یأس و افسردگی و امثال اینها سراغ شخص نمی‌رود؛ پس این معنویت به معنای اول است.

ب. معنویت به معنای عرفان و تجربه‌های معنوی و عارفانه. اینکه دیگر مثل روز روشن است که اگر ادیان الهی نبودند، بشر راهی به تجربه‌های عارفانه و معنوی نداشت. این دین بود که انسان را از سطح آرزوهای پست جسمانی، مادی و حیوانی بالا برد. انسانی که عاشق شکم و شهوت بود و عاشق غلبه و قهر بر دیگران بود، دین افق دید او را بالا برد؛ آرزوهای او را بالا برد؛ او را با مفهوم عشق‌الهی آشنا کرد. دین، احساسات و عواطف بلند معنوی به او بخشید. قطعاً اینها بود که در راه روی تجربه‌های عارفانه، کشف و شهودهای عرفانی باز کرد و گرنه انسانی که اسیر تعلقات مادی و جسمانی بود کجا به کشف و شهود راه داشت؟ این دین بود که با تعالی بخشیدن به تفکر، احساسات و عواطف بشر، باب کشف و شهود عرفانی را برای انسان گشود. بنابراین معنویت به معنای عرفان و تجربه‌های

عارفانه و راه پیدا کردن به غیب عالم، بی شک هدیه‌ی دین به بشریت است؛ لذا بزرگترین عارفان تاریخ بشر، انسان‌های الهی و دین‌باورند؛ بنابراین معنویت به معنای دوم هم عطیه و هدیه‌ای بود که دین به بشر عطا کرد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ